**مقاله حاکم آرمانی**

**بررسی تاثیر تفکر فردگرایی در مقابل ایده گرایی در نظام های حکومتی ایران**

در نظام های حکومتی در در دنیای باستان بجز نمونه های محدود مانند جمهوری رم راس قدرت متعلق به شام یا یک شخص بود و تمام تمرکز قدرت دراختیار اراده و خواست یک شخص بود بگونه ای که هر مصلحتی شخص شاه یا هر عنوان دیگه ای که طلایه دار حکومت بود در نظر میگرفت در موازین اون کشور و قلمرو همانگونه عمل میشد با توجه به عنوان این مقاله هدف بررسی این موضوع نیست بلکه میخواهم خواست و نگاه جمعی را برای انتخاب یک حاکم در ایران بررسی کنیم و از تاریخ گذشته الگوهایی را ارایه بدهیم و برای حال و آینده نظراتی را بدست بیاوریم.

در ساختارهای نظامی در فلات ایران و منطقه خاورمیانه تنها مدل حکومتی که تا سالها وجود داشت مدل پادشاهی مطلقه بود یعنی در راس امور شاه وجود داشت که با اختیارات کامل عمل میکرد در دورانی با نمونه های خیلی خیلی محدودی حکومت هایی وجود داشت که شورایی از حکام در آنها تصمیماتی میگرفتند ولی بازهم تصمیم آخر با شخص شاه بود وهیچ اتفاقی در حکومت خلاف نظر شخص اول به وقوع نمی‌پیوست عملا خیر و صلاح امت و رعیت مطابق نظر شاه بود اگر حاکمی مصلح بر جامعه حکومت میکرد جامعه به سعادت میرسید و اگر حاکمی بی خرد بر تخت مینشست جامعه به زوال میرفت عملا اینکه شاه و حاکم بعد چگونه کشور را اداره خواهد کرد به عهده شانس بود اگر بخت یار بود شخص قابلی میامد و حکومت را دردست میگرفت در غیراینصورت جامعه محکوم به تحمل شرایط سخت میشد.

حال نکته هایز اهمیت این است که آیا مردم یک جامعه برای مثال در زمان اشکانیان در ایران اصلا قادر به تصور حکومت بشکل دیگری را بوده اند یا خیر اصلا کمی در تاریخ به جلو میرویم در زمان صفویه در ایران با قدرت شاه اسماعیل حکومت تشکیل شد با ضعف اون دوران سلطنتش تمام شد ولی حکومت صفوی باقی ماند و با شروع دوران شاه عباس جلال و شکوه دوباره به ایران برگشت اما بعد از اون نیز حکومت در سراشیبی قرار گرفت یعنی عملا قدرت و شکوه یک مملکت هیچ ثباتی نداشت مگر در مدت محدودی که حاکم لایقی بر تخت نشیند ولی چرا مردمانی که این شرایط را میدیدند اینکه تمام سعادت و خوشبختی این کشور وابسته به شانس است که آیا شخص اول لایق باشد با خیر چرا بفکر تغییر شکل حکومت نیوفتادند؟ آیا اکنون در قرن 21ام هم ما جامعه ایرانی هنوز هم بدنبال شخصی لایق برای حکومت نیستیم؟

برای درک مضمون صحبتم میخواهم چکیده‌ای از تاریخ انگلستان رابررسی کنم. بعد از حمله رم به جزیره و ساخت شهر لاندانیوم(لندن امروزی) در دوران افول امپراطور قبایل ژرمن وارد جزیره شدند قبایلی با نام های آشنا مانند ساکسون ها و انگل ها و غیره در این دوران کل جزیره با چند پادشاهی مختلف اداره میشد در ادامه با چشم پوشی از کلی وقایع مهم یک پادشاه تقریبا کل جزیره را باهم متحد میکند در اینجا نمیخوام بصورت دقیق به بررسی تاریخ بریتانیا بپردازم میخواهم با این نکته برسم که بعد از ایجاد اتحاد در جزیره یک شورایی از حکام تشکیل شد با 5 حاکم که در نظام قبل هرکدام بصورت جدا از هم شاه بودند الان هم همان قدرت قبل را داشتند ولی نکته هایز اهمیت این است که همه آنها با هم توافق کردند تا یکی از این پادشاهان از بقیه برتر باشد یعنی همه قدرت خودرا حفظ کنند ولی یک نفر از آنها در راس سیستم قرار گیرد تمام تصمیم هارا بصورت گروهی میگرفتند ولی همه آنها توافق کردند که نظر یکی از آنها مهمتر از بقیه باشد بنظرم این خیلی اتفاق جالب و عجیبی برای ما ایرانی هاست و بسیار نادر اگر دقت کنیم میبینیم تخصیص قدرت از پایین بسمت بالا انجام شده چیزی که برای ما تا همین الان هم بیگانه‌ست معمولا سیستمی که ما با آن آشنا هستیم دقیقا به خلاف این مسیر عمل میکند یعنی اهدای قدرت از بالا بسمت پایین انجام میشود. شاه تمام قدرت را به تنهایی در دست دارد و به هرکس که بخواهد بخشی از قدرتش را در قالب اختیارات میبخشد این سیستم در ایران قدیم حتی بیشتر بسط پیدا میکرد بصورتی که شاه مالک تمام زمین ها بود واجازه کار برروی زمین هارا به شخص یا اشخاصی میبخشید ولی این یک قرارداد مادام‌العمر نبود هرموقع یک فیودال یا زمین دار مورد غضب شاه قرار میگرفت دارایی اش تصاحب میشد شاه زمین و اختیارات را ازاون میگرفت و به دیگران واگزار میکرد حالا در این سیستم قطعا سلسله مراتبی وجود داشت مانند عنوان آشنای خان چون قطعا شخص اول مملکت مستقیم با کشاورزان یک زمین در یک روستا در فلان استان در ارتباط نبود ولی حق مالکیت بصورت سلسله مراتبی در انتها برای شاه بود تا اینکه در زمان تقسیم اراضی این حق و حقوق تا حدی واگزار شد ولی هیچگاه در تاریخ ایران قدرت مطلقه شاه تقسیم نشد حتی در زمان انقلاب مشروطه که بزور بخشی از قدرت شاه به مجلس مشروطه واگذار شد هم این اتفاق اصلا پایدار نبود در ذهن ما ایرانی ها هیچگاه این مخیله نمیگنجد که چرا یک پادشاه یا حاکم باید با رضایت خودش بخشی از قدرتش را ببخشد به دیگری؟ یا چطور یک جمعی از حکام میتوانند یک نفر را بعنوان برتر خود معرفی بکنند و قدرت بیشتری را خودشان به آن شخص بدهند؟؟

تصور ما همیشه اینگونه بود که یک حاکم قوی در راس مینشیند و برای انجام امور به اشخاصی در ذیل اختیاراتی میدهد چطور هزار سال قبل در انگلستان اشخاص قدرتمندی تصمیم گرفتند در ذیل قرار بگیرند و شخصی را بر بالا دست خود تعیین کنند و به او اختیارات بدهند تاثیرات این نوع سیستم و نظام حکومتی چگونه میتواند باشد؟؟ وآیا ما میتوانیم همچین چیزی را حتی برای زندگی شخصیمان تصور کنیم؟؟؟

مشابه همین اتفاق در امارات متحده عربی در زمانی تشکیل کشور امارات افتاد یعنی یکی از حاکمان یکی از امارت ها بقیه حاکمان امارات را متحد کرد و آنها یک دولت نیمه فدرالی را با اختیارات محدود برای خودشان و اختیارات وسیع تر برای شخص بالاتری را پذیرفتند تمام نکته این موضع همین است که اشخاصی که خود صاحب قدرت تام و مطلق بودند پذیرفتند که اولا نه تنها قدرتشان محدود شود بلکه همگی بخشی از قدرتشان را به شخصی دیگر واگذار کنند.

اصل و اصول پایه تشکیل دولت فدرال در آمریکا نیز همینگونه است در ابتدای انقلاب آمریکا 7 ایالت وجود داشت این 7 ایالت ابتدا یک اعتلاف تشکیل دادند برای مبارزه علیه دولت بریتانیا اعتلاف با اتحاد تفاوت های حیاتی ای دارند خب اولا اعتلاف نوعی اتحاد موقت برحسب منافع است ایالت ها میدانستند که هرکدام به تنهایی در مقابل دولت بریتانیا شانسی ندارند پس نوعی اتحاد موقت تشکیل دادند یعنی ما اول تکلیفمان را به کمک هم در مقابل دولت بریتانیا مشخص کنیم سپس مشکلات خودمان را باهم حل کنیم دوم اینکه لزوم اعتلاف موافقت با حاکم طرف مقابل نیست یعنی ممکن بود دوتا ایالت اختلافات خیلی بزرگ و دشمنی های زیادی باهم داشته باشند ولی برای مقابله با دشمن مشترک بزرگتر با هم متحد شدند این دو مورد از تفاوت های اصلی اعتلاف و اتحاد است. بعد از پیروزی انقلاب آمریکا چرا هر ایالت به تنهایی اعلام استقلال نکرد و کشور خودش را درست نکرد؟؟ موضوع تجزیه طلبی برای ما ایرانی ها در قرن 21هم حتی موضوع پر چالشی است ولی چرا در 4-5 قرن پیش ایالات متحده توانست جلوی این موضوع را بگیرد؟؟

بعد از پیروزی انقلاب آمریکا با تشکیل مجلسی با حضور نماینده های ایالت های مختلف تصمیم بر این شد دوباره مثل نمونه های قبل که گفتم هر ایالت قدرت محدود برای خودش را حفظ کند و در مسایل محدودی قدرت تصمیمگیری و اجرا داشته باشد و هر ایالت بخشی از قدرت خود را به یک سطح بالاتر از خود بدهد که به آن دولت فدرال گفته میشود که توسط شخص رییس جمهور اداره میشود. رییس جمهور واشنگتن بعنوان اولین رییس جمهور حاکم هیچکدام از ایالت ها نبود ولی تمام حکام ایالت ها باید از دستورات او اطاعت میکردند واقعا برای من بعنوان یک ایرانی این مسیله خیلی جالب است براساس تجربیات ما در این منطقه جغرافیای دو نوع دیدگاه پیش رو قرار میگرفت اول اینکه یا هر یک از ایالات آمریکا اعلام استقلال میکرد و دولت مستقل تشکیل میشدو دوم اینکه یک نفر یا گروهی از افراد همه ایالات را زیر پرچم یک شخص متحد میکردند یعنی باز هم یک نفر در راس قدرت قرار میگرفت درصورتیکه آنها به حدی از بلوغ و فهم سیاسی رسیدند که سیستمی را تشکیل دادند (البته لازم بذکر است که این سیستم اولین تجربه در دنیا نبود ولی مدت ها از آخرین تجربش در دنیا میگذشت شورای جمهوری رم در روم باستان هم تقریبا همین سیستم را اجرا میکرد) که قدرت یک شخص در صدر قدرت قابل کنترل توسط قدرت مجلس که امروزه بنام مجلس سنا میشناسیم باشد خب این تجربه ای است که ما در ایران هرگز بصورت عملی آنرا تجربه نکردیم.